

طبقه‌ی کارگر و دموکراسی بورژوایی

مقاله‌ی زیر ترجمه‌ی بخش‌هایی از مقاله‌ای است با عنوان فوق از نلین که برای نخستین بار در ژانویه ۱۹۰۵ در نشریه‌ی هفتگی بلشویکی، «وپریود» (به پیش)، منتشر شد. در این مقاله نلین چگونگی برخورد دو گرایش عمده در داخل سوسیال دموکراسی روسیه، بلشویزم و منشویزم، نسبت به اپوزیسیون بورژوایی علیه استبداد را بررسی می‌کند. ترجمه‌ی فعلی از متن انگلیسی مقاله، جلد هشتم مجموعه آثار نلین، به عمل آمده است و بخش‌هایی که در این جا ترجمه نشده توسط (...) نشان داده شده اند. این مقاله نخستین بار در نشریه «کندو کاو» شماره ۸، پانیز ۱۳۵۷ انتشار یافت. چگونگی برخورد سوسیال-دموکرات‌ها، یا دموکرات‌های طبقه‌ی کارگر، با بورژوا-دموکرات‌ها مسأله‌ای قدیمی و در عین حال همواره نوین است. از یک طرف، این مسأله دارای سابقه‌ای طولانی است، چرا که از بدو پیدایش سوسیال-دموکراسی همواره مطرح بوده و اصول تنوریک آن در آثار اولیه‌ی مارکسیستی نظیر «بیانیه‌ی کمونیست» و «سرمایه» توضیح داده شده است. از طرف دیگر، همواره مسأله‌ی نویی است، زیرا هرگام در انکشاف یک کشور سرمایه‌داری امتزاج ویژه و بدیعی از طیف‌های گوناگون دموکراسی بورژوایی و گرایش‌های مختلف درون جنبش سوسیالیستی را ایجاد می‌کند. در روسیه نیز این مسأله کهنه در حال حاضر خصلت به ویژه نویی به خود گرفته است. جهت روشن ساختن چگونگی طرح امروزی این مسأله با گذار

کوتاهی در تاریخ آغاز می کنیم. نارودنیک های انقلابی قدیمی روسیه^۱ دیدگاهی تخیلی و شبه آنارشیستی داشتند. آنان دهقانان کمون های روسیه را سوسیالیست های حاضر و آماده می پنداشتند و پشت لیبرالیسم جامعه ی تحصیلکرده ی روسیه به وضوح چیزی جز امیال جاه طلبانه ی بورژوازی روسیه نمی دیدند. آنان بر این اساس که مبارزه برای آزادی های سیاسی مبارزه برای کسب نهادی هایی به نفع بورژوازی است، منکر حقانیت این مبارزه می شدند. اعضای نارونولیا^۲ با اقدام به مبارزه ی سیاسی گامی به جلو برداشتند، لیکن نتوانستند این مبارزه را با سوسیالیسم پیوند دهند. هنگامی که اعتقادات رنگ پریده به سرشت سوسیالیستی کمون های روسیه در پرتو نظریه و. و.^۳ - که مدعی ماهیت غیرطبقه‌ای و غیربورژوازی روشنفکران دموکرات روس بود- دوباره پروپا گرفت، شیوه ی برخورد روشن سوسیالیستی به این مسأله حتی از رونق افتاد. نتیجه این بود که نارودیزم، به

^۱ - نارودیزم، خلق گرایی (از کلمه نارود به معنی خلق گرفته شده است)، گرایش خرد-بورژوازی در روسیه بود که در دهه های ۶۰ و ۷۰ قرن نوزدهم در میان روشنفکران شکل گرفت. نارودنیک ها خواستار سرنگونی تزار و تقسیم زمین بین دهقانان بودند. آن ها معتقد بودند که سرمایه داری در روسیه پدیده ای تصادفی است و هیچ گونه چشم اندازی برای انکشاف آن وجود ندارد. از این رو، نیروی عمده ی انقلابی در روسیه را نه طبقه ی کارگر بلکه دهقانان می دانستند. آن ها به منظور برانگیختن دهقانان به مبارزه علیه تزار و ترویج نظریات خود به روستاها رفتند این حرکت تحت نام "به میان خلق" معروف شد. عنوان "نارودنیک" نیز از همین جا پیدا شد.

^۲ - «نارودنایا ولیا» (به معنی آرمان خلق) یک جمعیت مخفی سیاسی بود که در سال ۱۸۷۹ پس از انشعاب جمعیت نارودنیک «زمینای ولیا» (زمین و آزادی) تشکیل گردید. نارودنایا ولیا هدف فوری خود را سرنگونی تزار قرار داده بود. در برنامه این گروه خواست های "تشکیل مجلس دایمی نمایندگان خلق" که بر اساس حق رأی همگانی انتخاب شده باشد و قدرت مقننه و مجریه را در دست داشته باشد، تقسیم اراضی بین دهقانان، انتقال کارخانه ها به کارگران و اعطای آزادی های دموکراتیک مطرح شده بود. اعضای نارودنایا ولیا شیوه ی عمده ی مبارزه را "عدم انقلابی نمایندگان استبداد" می دانستند و پس از قتل تزار الکساندر دوم (در سال ۱۸۸۱) پلیس تزاری توانست گروه را از بین ببرد.

^۳ - و. و. نام مستعار و. و. پ. و ورونستف یکی از ایدئولوگ های لیبرال نارودیزم سال های ۱۸۸۰ تا ۱۸۹۰

رغم این که در گذشته به رد قاطعانه ی بورژوا- لیبرالیزم پرداخته بود، اینک با ادغام تدریجی با آن، گرایش واحد لیبرال- نارودیستی را به وجود آورد. با پیدایش و گسترش عقاید پرولتری (سوسیال- دموکراسی) و جنبش توده ای طبقه ی کارگر، سرشت بورژوا- دموکراتیک جنبش روشنفکری روسیه که به معتدل ترین گونه ی خود، یعنی جنبش تهنیب، آغاز شد و به افراطی ترین شکل جنبش انقلابی تروریستی خاتمه یافت، هر چه بیش تر روشن گشت. اما رشد سوسیال- دموکراسی انشعابی را به همراه آورد. دو جناح انقلابی و فرصت طلب در داخل سوسیال- دموکراسی به وضوح متمایز گردید. جناح نخست بیانگر گرایش های پرولتری در داخل جنبش ما بود و آن دیگری بیانگر تمایلات روشنفکری به زودی ثابت شد که «مارکسیزم قانونی»^۴ در حقیقت "بازتاب مارکسیزم در ادبیات بورژوایی" است و از طریق فرصت طلبی نوع برنشتاین^۵ به لیبرالیزم منتهی گردید. از یکسو، بخشی از اکونومیست های درون جنبش سوسیال- دموکراسی، تحت تأثیر بینش شبه آنارشویستی از جنبش ناب و ساده ی کارگری، خود را گم کرده حمایت سوسیالیست ها را از اپوزیسیون بورژوایی را خیانت به دیدگاه طبقاتی و دموکراسی بورژوایی در روسیه را سرابی فریبا اعلام کردند. از سوی دیگر، قماش دیگری از اکونومیست ها، غرق در همان اعتقادات به جنبش ناب و

^۴ - مارکسیزم قانونی- گرایشی در دهه ی آخر قرن نوزدهم میان روشنفکران بورژوایی روسیه که در مخالفت با نارودنیک ها و با تکیه به مارکسیزم به توجیه انکشاف سرمایه داری در روسیه پرداخته بودند. این گرایش اجتناب ناپذیری و ضرورت انقلابی پرولتری را منکر می شد.

^۵ - برنشتاین یکی از رهبران بین الملل دوم که راه رسیدن به سوسیالیزم را از طریق تکامل تدریجی و اصلاح سرمایه داری می دید و منکر ضرورت انقلاب اجتماعی و تسخیر قدرت بدست پرولتاریا بود. روزا لوکرامبورگ جزوه ی معروف خود، «رفورم یا انقلاب» را در رد نظریات برنشتاین و طرفداران او در سوسیال دموکراسی نوشت.

ساده ی کارگری، سوسیال-دموکرات ها انقلابی را به نادیده گرفتن مبارزات اجتماعی لیبرال ها، افراد زمستوو^۶ و مهدبین علیه استبداد متهم می کردند. ایسکرای سابق^۷ عناصر بورژوا-دموکراسی در روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت روسیه را، زمانی که بسیاری هنوز متصور آن هم نبودند، خاطرنشان ساخت و خواستار حمایت پرولتاریا از این گرایش دموکراتیک شد. در آن جا به طور دائم بر ماهیت طبقاتی و بورژوازی جنبش لیبرالی و رادیکال تأکید شده بود و درباره پیروان متزلزل اسوبوژدنیه^۸ گفته شده بود: "زمان آن فرا رسیده است که این حقیقت ساده را درک کنیم که نه سفسطه ی سیاسی و نه به قول «استپنیاک: فقیه محدود کردن و پنهان کردن خویشتن، و نه دورویی رایج موسوم به التفات متقابل دیپلماتیک، بلکه تنها شرکت واقعی در مبارزه و اتحاد واقعی در مبارزه است که مبارزه ی مشترک واقعی (و نه صرفاً لفظی) علیه دشمن مشترک را تضمین می کند. هنگامی که مبارزه ی سوسیال-دموکرات های آلمان علیه ارتجاع پلیسی - نظامی و فنودالی- مذهبی با مبارزه ی هر حزب واقعی دیگر که متکی به حمایت طبقه ی مشخصی از مردم

^۶ - زمستوو نام تشکیلات حکومت های محلی (انجمن های محلی) که در روسیه در سال ۱۸۶۴ به وجود آمدند. این انجمن ها تحت تسلط اشراف و زمین داران لیبرال بودند و قدرتشان به امور صرفاً محلی از قبیل راه سازی، ساختن و اداره ی بیمارستان و مدارس... محدود می شد. کنترل این سازمان ها بدست حاکمین ایالات و وزارت کشور بود.

^۷ - ایسکرا (جرقه) نام روزنامه ای که انتشار آن در ماه دسامبر ۱۹۰۰ آغاز شد و نخستین روزنامه سراسری مارکسیست های انقلابی بود. ایسکرا در خارج کشور چاپ و مخفیانه در داخل روسیه پخش می شد. در بین سال های ۱۹۰۰ تا ۱۹۰۳ این نشریه در کار ایجاد حزب مستقل پرولتاری در روسیه نقش مهمی ایفا کرد. در نوامبر سال ۱۹۰۳، پس از کنگره ی دوم حزب کارگری سوسیال دموکراتیک روسیه، ایسکرا بدست منشویک ها افتاد (از شماره ی ۵۲ به بعد). برای مشخص نمودن ایسکرای سابق، ایسکرای منشویکی به ایسکرانو معروف شد.

^۸ - اسوبوژدنیه (رهایی) نام نشریه ای بود که به سردبیری استرووه در سال های ۱۹۰۲ تا ۱۹۰۵ در خارج از روسیه منتشر می شد. طرف داران این نشریه لیبرال هایی بودند که بعدها هسته ی مرکزی حزب کادت را تشکیل دادند.

(برای مثال، بورژوازی لیبرال) بود واقعاً همسو گردید، فارغ از هرگونه عبارتپردازی های کاسبکارانه درباره ی التفات متقابل، عمل مشترک بر پا شد".

این شیوه ی برخورد به مسأله از جانب ایسکرای سابق ما را مستقیماً به اختلافات کنونی بر سر چگونگی برخورد سوسیال-دموکرات ها با لیبرال ها می کشاند. همان طور که همه اطلاع داریم، این اختلافات از دومین کنگره ی حزب آغاز شد. در این کنگره دو قطعنامه، معرف نظریات اکثریت (قطعنامه ی پلخاتف) و اقلیت (قطعنامه ی استاروور) پذیرفته شدند. قطعنامه ی اول به درستی خصلت طبقاتی لیبرالیسم به مثابه ی جنبش بورژوایی تعیین می کند و لزوم توضیح ماهیت ضدانقلابی و ضدپرولتری گرایش اصلی لیبرالی (جنبش اسبوژدنیه) را به پرولتاریا در پیشاپیش تکالیف قرار می دهد. در عین این که قطعنامه ضرورت حمایت پرولتاریا از بورژوا دموکراسی را تشخیص می دهد هرگز به ابزار التفات متقابل دیپلماتیک متوسل نشده بلکه با روحیه ی ایسکرای سابق آن را به صورت مسأله ی مبارزه ی هماهنگی مطرح می سازد. "تا جایی که بورژوازی در مبارزه اش علیه تزاریزم انقلابی است و یا صرفاً در اپوزیسیون قرار دارد"، سوسیال دموکرات ها می باید از آن پشتیبانی کنند. قطعنامه ی استاروور، برعکس، تحلیلی طبقاتی از لیبرالیسم و دموکراسی ارائه نمی دهد. این قطعنامه آکنده از نیات خیر است و ابداع شرایطی از توافق پرداخته است که احتمالاً بهتر و آب و تابدارترند و لیکن متأسفانه موهومی و کلمات محض هستند: لیبرال ها یا دموکرات ها می باید چنین و چنان مواضعی را اعلام کنند، این یا آن گونه خواست ها را نباید مطرح سازند، فلان و بهمان شعار را باید بپذیرند. توگویی تاریخچه ی بورژوا-دموکراسی در تمام موارد و

در کلیه ی کشورها به کارگران هشدار نداده است که به بیانییه ها، خواست ها و شعارهای لیبرال ها اعتماد نکنند. تو گویی تاریخ تاکنون صدها نمونه به ما عرصه نداشته است که در آن ها بورژوا-دموکرات ها نه تنها با شعارهای خواستار آزادی کامل، بلکه برابری و حتی سوسیالیزم به پیش آمدند و بی آن که بدین ترتیب در ماهیت بورژوا-دموکراتیک آنان تغییری پیدا شود، اذهان پرولتاریا را هر چه بیش تر در هاله ای از ابهام و سردرگمی فرو بردند. جناح روشنفکرگرای سوسیال دموکراسی می خواهد با پیش نهادن شرط خودداری بورژوا-دموکرات ها از ایجاد سردرگمی به مقابله با این سردرگمی ها بپردازد. جناح پرولتاری در مبارزه اش به تجزیه و تحلیل محتوای طبقاتی دموکراتیزم دست می زند. جناح روشنفکرگرا به دنبال شکار لغات توافقنامه است. جناح پرولتاری خواست همکاری واقعی در مبارزه را مطرح می کند. جناح روشنفکرگرا معیارهای تعیین کننده ی بورژوازی خوب و رنوف را که ارزش انعقاد توافق با آن وجود دارد، اختراع می کند. جناح پرولتاری انتظار هیچگونه رنوفت از بورژوازی ندارد ولی حمایت خود را از بورژوازی، حتی از بدترین آنان، تا جایی که واقعاً با تزاریزم مبارزه می کنند، دریغ نخواهد داشت. جناح روشنفکرگرا به ورطه ی دیدگاهی کاسبکارانه در می لغزد: ای لیبرال ها، چنان چه شما جانب سوسیال دموکرات ها و نه جانب سوسیال-رولوسیونرها را بگیرید، در انعقاد معاهده علیه دشمن مشترک به توافق خواهیم رسید، و در غیر این صورت خیر. جناح پرولتاری دیدگاه مصلحتی را حفظ می کند: حمایت ما از شما تماماً مشروط بر این است که آیا ما را در موقعیت مساعدتری برای وارد ساختن ضربات کمابیش کارآتر به دشمنان قرار خواهد داد یا نه.

قطعه‌نامه ی استاروور در نخستین برخورد با واقعیات تمام نواقص خود را به روشنی آشکار ساخت. برنامه ی مشهور هیأت تحریریه ی ایسکرای نو، برنامه "نوع عالی تر بسیج" که به بحث دور مسائل اصول شماره ی ۷۷ (سرمقاله ی "دموکراسی بر سر چند راهی") و شماره ی ۷۸ (پاورقی استاروور) مربوط بود، سنگ محک این جریان را فراهم آورد. در جزوه ی لنین با این برنامه برخورد شده اما لازم است که بحث را این جا از نزدیک بررسی کنیم.

عقیده ی اساسی (و یا در واقع سردرگمی اساسی عقاید) در استدلال های ایسکرای نو، فرق نائل شدن بین لیبرال های زمستوو و دموکرات های بورژوا است. این تفکیک محور اصلی هر دو مقاله را تشکیل می دهد... لیبرالیزم زمستوو "تنها استحقاق آن را دارد که با نیش عقرب مورد پذیرایی قرار گیرد"، در حالی که دموکراسی روشنفکرگرا مناسب برای توافق با ماست. دموکراسی باید به مثابه ی یک نیروی مستقل و به طور مستقل عمل کند. "لیبرالیزم روسی که از نقش اساسی تاریخی خود، از اعصاب محرک خود (از عبارت لذت ببرید!) و از نیمه ی بورژوا-دموکراتیک خود محروم شده است، فقط شایسته ی تنبیه با نیش عقرب است."

... اما در مقابل هم گذاشتن این دو (لیبرال های زمستوو و دموکرات های بورژوا) همان اندازه معقولانه است که بگوییم "ایالت مسکو و سرزمین امپراطوری روسیه". هم لیبرال های زمستوو که معتقد به حق رأی مشروط هستند و هم آچودان های اشراف، تا آن جا که با استبداد و سرواژ به مخالفت برخیزند، دموکرات محسوب می شوند. دمکراتیزم آنان محدود، تنگ نظرانه و

ناپیگیر است. همان طور که هرگونه دموکراتیزم بورژوایی کمابیش، به درجات مختلف، محدود و باریک و متزلزل است.

سرمقاله ی ایسکرای شماره ۷۷ براساس گروه بندی زیر لیبرال های ما را تجزیه و تحلیل می کند: ۱- زمینداران صاحب سرف ۲- زمینداران لیبرال ۳- روشنفکران لیبرال، که خواستار قانون اساسی و حق رأی مشروط هستند ۴- جناح چپ افراطی روشنفکران دموکرات. این تحلیل ناقص و سردرگم است. گروه بندی روشنفکران با گروه بندی طبقات و اقشاری که منافعشان توسط روشنفکران بیان می گردد، قاطی شده است. دموکراتیزم بورژوایی روسیه، اضافه بر منافع لایه های وسیعی از زمینداران بزرگ، بازتاب کننده ی منافع انبوه کسبه و صاحبان صنایع کوچک و متوسط و همچنین منافع توده های دهقانی صاحب ملک و مؤجر و خرده پا (و این نکته اهمیت ویژه ای دارد) نیز هست. نخستین عیب تحلیل ایسکرا نادیده گرفتن این وسیع ترین حوزه ی بورژوا- دموکراتیک روسیه است. دومین اشکال آن، ناتوانیش از درک این نکته است که روشنفکران دموکرات روسیه، الزاماً و نه برحسب تصادف از لحاظ دیدگاه سیاسی به سه گرایش عمده تجزیه شده اند: طرفداران اسوبوژدنیه، سوسیال رولوسیونرها، و سوسیال دموکرات ها. هر یک از این سه گرایش دارای تاریخچه ای بس طولانی هستند و به ترتیب دیدگاه جناح های معتدل و انقلابی دموکرات های بورژوایی و پرولتاریا را معرفی می کنند (به آن صراحت و قاطعیتی که تحت شرایط استبداد ممکن است). هیچ چیز مضحک تر از این نیست که ایسکرای نو از یکسو دموکرات ها و روشنفکران رادیکال را یکی می داند و از سوی دیگر این آرزوی معصومانه را طرح می کند که "دموکرات ها باید به مثابه ی نیروی مستقل وارد عمل شوند". ایسکرای نو

فراموش کرده است که روشنفکران رادیکال، با جنبش دموکراتیک روشنفکری، که به زعم ایسکرا اینک به نیروی "نیروی مستقلی" بدل شده، در حقیقت چیزی جز حزب سوسیال- رولوسیونر خودمان نیست! روشنفکران دموکراتیک جناح "چپ افراطی" دیگری نمی توانند داشته باشند. منطقاً فقط از لحاظ استهزائی و یا تروریستی می توان از این روشنفکران به مثابه ی نیرویی مستقل سخن گفت. ایستادن در سطح بورژوا- دموکرات ها و چپ تر رفتن از اسوبوژدنیه فقط به معنی حرکت به سمت سوسیال- رولوسیونرهاست و نه در هیچ جهت دیگری.

دیگر کشفیات اخیر ایسکرای نو نیز تاب مقاومت در مقابل انتقاد نخواهند داشت. مشخصاً، این مطلب که "لیبرالیزم بدون نیمه ی بورژوا- دموکراتیک آن" فقط شایسته ی تنبیه با نیش عقرب است و این که چنان چه به جز افراد زمستوو کس دیگری را نتوان جلب کرد "عاقلانه تر خواهد بود که عقیده ی هژمونی را به دور افکنیم" حتی از کشف نخست نیز کم تر تحمل انتقاد دارند. لیبرالیزم از هر نوعی، فقط تا جایی که واقعاً به مخالفت با استبداد بر می خیزد، مستحق برخورداری از حمایت سوسیال- دموکرات هاست. این گونه حمایت تنها دموکرات های واقعاً پیگیر (یعنی پرولتاریا) از تمام دموکرات های متزلزل (یعنی بورژوا) آن چیزی است که به عقیده ی هژمونی واقعیت می بخشد. فقط برداشت کاسبکارانه ی خرده بورژوایی از عقیده ی هژمونی است که آن را به شکل یک سازش، التفات متقابل و یا مسأله توافق لغوی متصور می شود.

از دیدگاه پرولتری، درک نبرد، هژمونی از آن کسی خواهد شد که پُرحرارت از دیگران به نبرد بپردازد، جهت وارد آوردن حتی یک ضربه به دشمن

هیچ گونه فرصتی را از دست ندهد و کردارش با گفتارش وفق دهد. یعنی کسی که رهبر ایدئولوژیک نیروهای دموکراتیک است و هرگونه سیاست نیمه راهی را به باد انتقاد می گیرد^۹. ایسکرای نو سخت در اشتباه است اگر تصور می کند که ناپیگیری بورژوا دموکراسی یک صفت اخلاقی است و نه یک خصیصه ی سیاسی- اقتصادی آن، و اگر تصور می کند که می توان و می باید درجه ای از تزلزل را تعیین کرد که کمتر از آن درجه لیبرالیزم فقط استحقاق نیش عقرب را دارد و بیشتر از آن درجه شایستگی به توافق رسیدن با ما. این پندار تنها به معنی "تعیین پیشاپیش حد مجاز فرومایگی" است. واقعاً، قدری درباره ی معنی این کلمات فکر کنیم. قبولاندن شروط توافقی به گروه های اپوزیسیون نظیر حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی به معنی آن است که آزمایشات کاغذ تورنسل دموکراسی، معرف خطاناپذیر خواست های خود را در برابرشان گذاشته تمام وزنه ی حمایت با ارزش پرولتاریا را در کفه ی ترازوی برنامه های سیاسی آنان قرار دهیم" (شماره ۷۸). چقدر زیبا این کلمات بیان شده اند! منتهی، به ناچار، به نویسنده ی این کلمات زیبا، استاروور، باید گفت: دوست عزیز، «آرکاردی نیکولایویچ»، کلمات قصار شما به هدر رفته است! زمانی که آقای استرووه در برنامه ی گروه اسوبوژدنیه حق رأی همگانی را نیز جا داد، با یک اشاره ی قلم "معروف خطاناپذیر" شما را بی خاصیت کرد. همین استرووه نه یک بار بلکه به کرات در عمل به اثبات رسانیده است که تمام این برنامه ها از نظر لیبرال ها ورق پاره ی بی ارزش

^۹ - یادداشتی برای طرفداران پر نکاوت ایسکرای نو. احتمالاً به ما خواهند گفت که مبارزات پر حرارت پرولتاریا بدون هیچ شرط قبلی منجر به این می شود که بورژوازی ثمرات پیروزی پرولتاریا را از دستش برباید. پاسخ ما به این حرف پرسش زیر است: چه تضمین دیگری برای تحقق شروط پرولتاریا وجود خواهد داشت به جز نیروی مستقل پرولتاریا؟

بیش نیستند: نه چون کاغذ تورنسل، بلکه کاغذی بسیار معمولی اند. زیرا که بورژوا-دموکرات ها از امروز یک چیز نوشتن و فردا چیز دیگری گفتن هیچ ابایی ندارند. این خصلت بسیاری از آن روشنفکران بورژوایی است که به سوسیال دموکراسی جلب می شوند. تمام تاریخچه ی لیبرالیزم در اروپا و روسیه حاوی صدها نمونه از کردار و گفتار مغایر با هم است، و دقیقاً به این دلیل اشتیاق استاروور در یافتن کاغذهای معرف خطاناپذیر بسیار ساده لوحانه است.

این اشتیاق کودکانه، استاروور را به جانب این اندیشه ی بزرگ سوق می دهد که بگوید حمایت از مبارزات ضد تزاری آن بورژواهایی که موافق حق رأی همگانی نیستند به معنی "تنزل عقیده ی حق رأی همگانی تا به هیچ" است! احتمالاً استاروور پاورقی زیبای دیگری خواهد نوشت تا اثبات کند که ما با حمایت از مبارزات ضد استبدادی سلطنت طلبان "عقیده" جمهوری را تا به هیچ تنزل می دهیم. اشکال عمده در این است که افکار استاروور به طور لاعلاجی حول دایره ی تسلسل کلمات، شعارها، خواست ها و اعلامیه ها دور می زند و تنها معیار حقیقی، یعنی میزان شرکت واقعی در مبارزه را نادیده می گیرد. در عمل، این مسأله به گونه ای اجتناب ناپذیر به آرایش کردن آن اقشار روشنفکر رادیکال که رسیدن به توافق با آنان محتمل اعلام شده، منجر خواهد شد. با رو برگرداندن از مارکسیزم، روشنفکران به عنوان "نیروی محرک" (و نه خدمتگزاران چرب زبان) لیبرالیزم قلمداد شده اند. رادیکال های فرانسوی و ایتالیایی به لقب کسانیه که خواست های ضددموکراتیک و ضدپرولتاری بر آنان بیگانه است مفتخر شده اند، در حالی که همه می دانند این رادیکال ها به دفعات بی شمار به تمام مواضع خود پشت پا زده و

پرولتاریا را به بیراهه سوق داده اند، و علیرغم این که در صفحه ی بعد همین شماره ایسکرا (شماره ۷۸) چنین آمده است که در ایتالیا "سلطنت طلبان و جمهوری خواهان" در جنگ علیه سوسیالیزم یکی بودند. قطعنامه ی روشنفکران سارن (انجمن خدمات بهداشتی)، که خواهان شرکت نمایندگان تمام مردم در فعالیت های قانونگذاری است به عنوان "صدای (!) حقیقی دموکراسی" قلمداد شده است (شماره ی ۷۷). همراه برنامه ی عملی برای شرکت پرولتاریا در فعالیت های زمستوو، "رسیدن به برخی توافقات با نمایندگان جناح چپ بورژوازی مخالف" نیز توصیف شده است (توافقات معروف جهت جلوگیری از ایجاد ترس و وحشت (درون بورژوازی). در پاسخ به این پرسش لنین که چه بر سر شروط کذایی توافقات استاروور آمده است، هیأت ایسکرای نو چنین نوشت:

"اعضای حزب باید همواره این شروط را در خاطر داشته باشند. آنان از لحاظ اخلاقی موظفند که با آگاهی به شرایطی که حزب رسیدن به توافقات سیاسی رسمی با احزاب دموکراتیک را جایز می شمارد... اکیداً ما بین نمایندگان قابل اعتماد اپوزیسیون بورژوازی، یعنی دموکرات های حقیقی و لیبرال های کلاش تمایز قائل شوند."

هر قدمی قدم های دیگری به دنبال می آورد. اضافه بر توافقات حزبی (که به موجب قطعنامه ی استاروور تنها توافقات مجازند)، در شهرهای مختلف توافقات محلی نیز پدیدار شده اند. همراه توافقات رسمی، توافقات اخلاقی نیز پیدا شده اند. چنین به نظر می رسد که اکنون پذیرفتن شفاهی "شروط توافق" و نیروی الزامی "اخلاقی" آن ها، القاب "قابل اعتماد" و "دموکرات های حقیقی" را نیز به دنبال خواهد داشت. در صورتی که هر

کودکی به خوبی می داند که بسیارند آن پیروان روده دراز زمستوو که جهت خاموش نگاه داشتن سوسیال-دموکرات ها به اظهار لفظی هر بیانیه ای می پردازند و با توسل به قول شرف یک رادیکال حتی سوسیالیست بودن خود را هم ادعا می کنند.

خیر، پرولتاریا هرگز به این بازی شعارها، اعلامیه ها، و توافقات کشتانیده نخواهد شد. پرولتاریا هرگز فراموش نخواهد کرد که بورژوا-دموکرات ها هیچگاه دموکرات های قابل اعتمادی نخواهند شد. حمایت پرولتاریا از بورژوا-دموکرات ها نه بر اساس معامله به منظور جلوگیری از ترس و رمیدن آن ها و نه بر اساس اعتقاد به قابل اعتماد بودن آن هاست، بلکه بر این اساس است که در کجا و تا چه اندازه به مبارزه واقعی علیه استبداد تن می دهند. یک چنین حمایتی در جهت رسیدن به اهداف اجتماعی-انقلابی مستقل پرولتاریا ضروری است.

لنین

منبع: نشریه کندوکاو شماره ۸ پاییز ۱۳۵۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>

ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۳